

فرهنگ فارسی زنده امروز، سرآغاز پژوهش‌های دیگر در زبان فارسی*

علی محمد حق شناس

از فرهنگستان زبان و ادب ممنونم که این فرصت را در اختیارم گذاشت تا آنچه از فرهنگ فارسی عامیانه، اثر استاد نجفی، دریافته‌ام با شما در میان بگذارم. به عقیده من، این فرهنگ ویژگی‌هایی دارد که آن را از فرهنگ‌های دیگر - چه عامیانه، چه عمومی، چه تخصصی - ممتاز می‌سازد و، اگر آن ویژگی‌ها به درستی شناخته شوند، چه بسا که این اثر زمینه ساز پژوهش‌های تازه و بسیار ثمربخش درباره زبان فارسی گردد. اما دو مانع در این میان هست که هر دو دستیابی به ویژگی‌های ممتاز این فرهنگ و شناخت درست آنها را دشوار می‌کنند. از آن دو مانع، یکی از عنوان این اثر ناشی می‌شود؛ و دیگری از روش تحقیقی که در تألیف آن به کار رفته است. واقعیت این است که عنوان فرهنگ فارسی عامیانه، به جای آن که از ماهیت و محتوا و نقش و ارزش این اثر رونمایی کند، آن همه را رو می‌بندد و ناگزیر مانع از آن می‌گردد که شخص حتی بو برد که ممکن است ویژگی‌های ممتازی در آن باشد تا چه رسد که در پی کشف و شناخت آنها برآید. به عبارت دیگر، فرهنگ فارسی عامیانه، به دلایلی که به زودی خواهیم دید، آن نیست که خود عنوان می‌کند. هر اعتبار و ارزشی هم که این اثر دارد

* این مقاله متنی سخنرانی دکتر علی محمد حق شناس در مراسم «جشن رونمایی کتاب فرهنگ فارسی عامیانه» است که در تاریخ ۷۹/۴/۲۲ در محل فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایراد شد.

درست در همین است که صرفاً فرهنگ لغات و ترکیبات عامیانه نیست. چه، اگر این فرهنگ منحصرأً فرهنگ فارسی عامیانه بود، خود به خود در عداد آثار متعددی قرار می‌گرفت که به قصد گردآوری لغات و ترکیبات عامیانه تألیف شده‌اند. در آن صورت، نقش و ارزش و سود و ثمر آن نیز به همان فارسی عامیانه محدود می‌شد. در هر حال، واقعیت به چند دلیل غیر از این است.

یکی این که مآخذ و منابعی که مدخل‌ها، شاهدها و مثال‌های این فرهنگ عمدتاً از آنها استخراج شده‌اند^۱ غالباً آثار داستانی ادبیات فارسی‌اند و بیشتر آنها از نمونه‌های موفق نثر داستانی در عصر حاضر به شمار می‌آیند. می‌دانیم که نثر داستانی، بنا به وظیفه‌ای که در قهرمان‌پردازی، صحنه‌آرایی، موقعیت‌سازی و جز اینها به عهده دارد، از تمامی گونه‌های زبانی بر حسب نیاز بهره می‌گیرد. خواه آن گونه‌ها که نجفی به عنوان زبان عامیانه مرتبه (۱) و مرتبه (۲) از آنها یاد می‌کند، خواه آن گونه‌ها که همو آنها را زبان روزمره، معیار، رسمی یا حتی ادبی می‌نامد^۲. بدیهی است که نجفی، در تألیف اثر خود، از همه این گونه‌ها مدخل و شاهد و مثال استخراج کرده و دامنه کار خود را به مرتبه‌های عامیانه فارسی محدود نساخته‌است و، اگر چنین است - که هست، باید گفت بنای فرهنگ فارسی عامیانه بر نثر ادبی متداول در آثار داستانی با همه گونه‌های زبانی موجود در آن استوار است. پس منطقی حکم می‌کند که چنین اثری را، بیش از همه، فرهنگ فارسی زنده امروز در همه مراتب یا گونه‌های آن بدانیم و نه منحصرأً فرهنگ فارسی عامیانه.

دلیل دیگر این که نجفی خود در «پیش‌گفتار» فرهنگ به تصریح می‌آورد که «فرهنگ حاضر شامل لغات و ترکیبات متداول در زبان فارسی امروز در مرتبه عامیانه و زبان روزمره است که، در بعضی از موارد، تا حد زبان معیار نیز پیش می‌رود»^۳ (تأکید از من است). جالب این‌جاست که قید «در بعضی از موارد» در این قول نجفی گاه تا پنجاه بلکه شصت درصد کل موارد موجود در یک صفحه از فرهنگ را در خود فرا می‌گیرد؛ از جمله در صفحات ۸، ۲۴، ۲۵، ۱۷۳، ۵۲۲، ۷۲۴ که من آنها را به طور اتفاقی و بی‌نقشه بررسی کردم. حال، چگونه می‌توان فرهنگی را که، به قول صریح مؤلف آن، «لغات و ترکیبات متداول در... فارسی... عامیانه... روزمره... [و] معیار» را یک‌جا در خود دارد، منحصرأً فرهنگ

(۱) ابوالحسن نجفی، فرهنگ فارسی عامیانه، انتشارات نیلوفر، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۵۱۹ - ۱۵۲۳.

(۲) همان، ص شش. (۳) همان، ص هشت.

فارسی عامیانه دانست؟

دلیل سوم این که بیش از نیمی از کلمات و ترکیباتی که در فرهنگ فارسی عامیانه مدخل شده‌اند فاقد هرگونه ویژگی ساختاری کلمات و ترکیبات عامیانه‌اند. چه ویژگی‌های ساختاری صوتی، چه صرفی، چه نحوی، چه معنایی. ویژگی‌های ساختاری کلمات و ترکیبات عامیانه را در نقدی که بر همین فرهنگ نوشته‌ام فی الجمله شرح داده‌ام.^۴ پس، در این جا، به ذکر چند مثال بسنده می‌کنم: کلمات و ترکیبات قلف، قر و غریبله، هلفدوننی، گرگم به هوا، بپر و بپر، پیرهن عثمان کردن، تازه به دوران رسیده و نظایر اینها، هر یک به دلیل ساختاری، در زمره کلمات و ترکیبات عامیانه‌اند (و با معنی است که کلمه عامیانه قلف و ترکیب عامیانه پپر و پپر اصلاً، به عنوان مدخل اصلی، در فرهنگ استاد نجفی نیامده است)؛ اما کلمات و ترکیبات از نوع مشکل، مشکل‌پسند، گرفتار کردن، کارگذاشتن، نماز کسی قضا شدن، طرف کسی را گرفتن و لب خود را گاز گرفتن هیچ کدام نمی‌توانند به ملاحظات ساختاری عامیانه محسوب شوند. نکته این جاست که اگر بخش قابل ملاحظه‌ای از مدخل‌های موجود در فرهنگ فارسی عامیانه را کلمات و ترکیبات از نوع اخیر تشکیل می‌دهند، دیگر نمی‌توان این فرهنگ را همان دانست که از عنوانش برمی‌آید.

از طرف دیگر، روش تحقیقی که در تألیف فرهنگ فارسی عامیانه به کار رفته از نوعی است که می‌تواند بهانه به دست کسانی که نظر به عیب می‌کنند دهد تا با خرده‌گیری‌های خود ویژگی‌های ممتاز و ارزش کم‌نظیر آن را بپوشانند و مانع آشکار شدن اهمیت آن گردند. این روش، لااقل نزد زبان‌شناسان، به نام روش داده بنیاد^۵ مشهور است. در این روش، چنان که می‌دانیم، پژوهشگر نخست به گردآوری پیکره‌ای^۶ از مواد پژوهشی در زمینه موضوع خود می‌پردازد و آن‌گاه خود را ملزم می‌سازد که تا ممکن است از همان پیکره به عنوان مأخذ و منبع استفاده کند. روشن است که، در چارچوب چنین روشی، آنچه در منابع و مأخذ پیش داده پژوهشگر نیست در اثر او نیز نخواهد بود. در نتیجه، آثار داده بنیاد غالباً ناقص به نظر می‌آیند؛ گو آن که نقص و کمبود آنها بیشتر در محدوده نمونه‌ها و موردهای جزئی و قابل اغماض است. اما این، به هر حال، مانع از آن نمی‌شود

۴) علی محمد حق‌شناس، «فرهنگ فارسی عامیانه یا گفتاری، کدام؟»، نشر دانش، سال هفدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۹.

5) data oriented

6) Corpus

که این قبیل آثار، به سبب همین کمبودهای ناگزیرشان، از زخم زبان کسانی در امان بمانند که خرده‌گیری را خوش دارند. در این باره یک نکته را نباید از یاد برد و آن این که اگر استاد نجفی همین شیوه داده بنیاد را، با همه مخاطراتش، اختیار نکرده بود، اثری که پدید می‌آورد، به دلایلی که در جای خود خواهیم گفت، فاقد ویژگی‌های ممتازی می‌بود که گفتیم فرهنگ فارسی عامیانه را منحصر به فرد از کار درآورده است. اما آن ویژگی‌های ممتاز کدام‌اند و چرا شناخت درست آنها می‌تواند زمینه ساز پژوهش‌های تازه و پر ثمر درباره زبان فارسی باشد؟

در نظر من، فرهنگ فارسی عامیانه از آن جهت ممتاز و منحصر به فرد نیست که حاوی لغات و ترکیبات عامیانه بیشتر یا کم‌تری است یا برای این قبیل لغات و ترکیبات معانی بیشتری در قالب زبانی روان‌تر و رساتر به دست می‌دهد و یا شاهد‌ها و مثال‌های مستندتر و واقعی‌تری از منابع موثق‌تر و معتمدتر برای آنها بر می‌شمارد. گو آن که همه اینها در حد خود هم مهم باشند و هم ارزشمند. بلکه امتیاز این فرهنگ، در درجه اول و بیش از همه، در این سه ویژگی است:

نخست این که فرهنگ فارسی عامیانه برای بسیاری از کلمات قاموسی^۷ و ترکیبات آنها در گونه‌های روزمره، معیار و حتی رسمی و یا ادبی فارسی لایه‌هایی از معانی کشف و توصیف می‌کند که تا کنون یا به کلی ناشناخته مانده بوده‌اند و یا جدی گرفته نشده بوده‌اند. حال آن که همان لایه‌های معنایی ناشناخته در زندگی هر روزه ما نقشی به مراتب عمیق‌تر، گسترده‌تر و تعیین کننده‌تر از لایه‌هایی ایفا می‌کنند که، هر چند از دیرباز شناخته شده بوده‌اند و در تمامی فرهنگ‌ها نیز باز آورده شده‌اند، کاربردشان عمدتاً به زبان رسمی مکتوب، زبان علوم و یا زبان ادبی محدود می‌شود. مهم نیست که چه مقدار از این لایه‌های معنایی نویافته را دیگران پیش از نجفی شناخته‌اند و در فرهنگ‌های خود در کنار لایه‌های معنایی رسمی‌تر، علمی‌تر و یا ادبی‌تر به دست داده‌اند. مهم این است که صاحب فرهنگ فارسی عامیانه، بیش و پیش از هر چیز دیگر، کشف و استخراج و آنگاه توصیف و توضیح همین لایه‌ها را وجهه همت خود می‌سازد و این کار را در چارچوب روشی انجام می‌دهد که، به صرف داده بنیاد بودنش، مانع از آن

7) lexical words

می‌شود که از فرهنگ‌ها و دیگر مراجع موجود و از توصیف‌ها و تعریف‌های آنها کمک بگیرد؛ بلکه او را ملزم می‌دارد که لایه‌های معنایی مزبور را منحصرأ در چارچوب پیکره زبانی خود و صرفاً با تعمق در معانی شاهد‌ها و مثال‌های موجود در همان پیکره زبانی کشف و توصیف کند. نکتهٔ اخیر، در عین حال، نشان می‌دهد که بهره جویی از روش داده بنیاد تا چه حد در ایجاد چنین اثر ممتازی مؤثر بوده است. باری، تنها مروری کوتاه بر این فرهنگ و نگاهی اتفاقی بر مدخل‌هایی از نوع گرفتن، انداختن، بند، پا و جز آن کافی است تا مراتب صدق سخن ما به خوبی آشکار شود.

ویژگی دوم این که فرهنگ فارسی عامیانه برای کلمات دستوری^۸ نیز لایه‌های تو در تویی از کاربردها و نقش‌های ناشناخته و یا جدی گرفته نشده بازشناسی می‌کند و به دست می‌دهد. این کاربردها و نقش‌ها نیز، درست مثل معانی نویافته کلمات و ترکیبات قاموسی، در زبان زنده و روزمره فارسی به مراتب بیشتر رواج دارند؛ ولی، چون در متون رسمی، علمی و یا ادبی چندان به چشم نمی‌خورند، یا به کلی در فرهنگ‌ها گنجانده نشده‌اند و یا با قید «نزد عوام»، «در اصطلاح عامه» و نظایر اینها آورده شده‌اند؛ طوری که انگار باید از آنها اجتناب کرد. نمونه‌های این نوع کاربردها و نقش‌های نویافته را می‌توان ذیل مدخل‌های از، اگر، به، که و مانند آن به چشم دید. باز، این که چه مقدار از این کاربردها و نقش‌های دستوری کشف صاحب این فرهنگ است و چه مقدار کشف دیگران چندان مهم نیست. مهم این است که نجفی به ضرورت ضبط همین نقش‌ها و کاربردها، در کنار لایه‌های معنایی ناشناخته، عمیقاً وقوف و تعهد دارد و، در «پیش گفتار» فرهنگ، از این که این دو «در فرهنگ‌های عمومی موجود فارسی یافت نمی‌شود» اظهار تعجب می‌کند و می‌گوید این امر «شاید از آن رو [ست] که فرهنگ نویسان این دسته از لغات یا معانی را دون شأن زبان زیبای فارسی دانسته و نخواسته‌اند تا از این رهگذر به آنها اذن ورود به زبان و شناسنامه رسمی بدهند»^۹. این است که خود، دانسته و سنجیده، بر طرح و توصیف آنها تأکید می‌ورزد و، با قبول زحمتی ده ساله، بخش عظیم ولی ناشناخته و یا جدی گرفته نشده‌ای از زبان فارسی را، که اتفاقاً در حیات عمومی و روزمره ما نقش گسترده‌تری دارد، یک‌جا در اختیار ما می‌گذارد و برای آنها سند اصالت از آثار نویسندگان بنام به

8) grammatical words

۹) همان، ص هشت.

دست می‌دهد و، از این رهگذر، آنها را عملاً رسمیت می‌بخشد و شناسنامه اهلیت برای آنها صادر می‌کند و جواز استفاده بجا و به‌موقع از آنها به دست می‌دهد.

ویژگی سوم این که فرهنگ فارسی عامیانه، علاوه بر اطلاعات دست اول درباره معانی نویافته کلمات قاموسی و نقش‌ها و کاربردهای ناشناخته کلمات دستوری، از بروز چند تحول دستوری در زبان فارسی نیز خبر می‌دهد. این تحول‌ها نیز عموماً به زبان فارسی زنده امروز تعلق دارند؛ در نتیجه، در زبان رسمی و علمی کمتر به کار می‌آیند. برای نمونه، یکی از آن تحولات پیدایش (یا زایا شدن) فرایندی جالب برای ساختن هر مقدار حرف اضافه مرکب است که لازم شود. از رهگذر این فرایند، به گفته نجفی^{۱۰}، می‌توان با ترکیب حرف اضافه بسیط با اسم و کسره اضافه (مثل به پای یا از لای) و آن‌گاه حذف حرف اضافه بسیط، به حرف اضافه مرکب (مثل پای یا لای) دست یافت. یک تحول دیگر، بسط (و احتمالاً تغییر) مقولات دستوری برخی کلمات و ترکیبات فارسی است؛ مثل آنچه در مورد «آن» اتفاق افتاده که مقوله دستوری آن از صفت اشاره (مثلاً در «آن کتاب») به مطلق صفت به معنای «دیگر» بسط یافته است (مثلاً در «مهری با آن زنتان دعواش شد»). نیز مثل آنچه درباره «تازه» رخ داده که مقوله دستوری آن از صفت و قید نخست به اسم بسط یافته است (مثلاً در «تازه چه خبر؟»؛ و آن‌گاه به قید مفید معنی طعنه و اعتراض در آغاز جمله استفهامی (مثلاً در «تازه ما بعد سی سال... انگلیسی را نمی‌شناسیم؟»)).

باری، اگر بپذیریم که فرهنگ فارسی عامیانه، با همین سه ویژگی که دیدیم، از دیگر فرهنگ‌ها متمایز و ممتاز می‌گردد، اکنون باید پرسید که چرا شناخت ویژگی‌های مزبور می‌تواند زمینه‌ساز پژوهش‌های تازه و ثمر بخش درباره زبان فارسی شود؟ در پاسخ، باید پیش از هر چیز گفت که ویژگی‌های سه‌گانه مورد بحث همگی از وجود تفاوت‌های گسترده معنایی، کاربردی و تا حدودی دستوری میان دو دسته از گونه‌های زبان فارسی خبر می‌دهند: یکی آن دسته از گونه‌ها که به زندگی هر روزه ما و اینک به ادبیات داستانی و نمایشی و بعضاً به شعر ما تعلق دارند و مادر این‌جا از آنها به عنوان فارسی زنده روز نام می‌بریم؛ و دیگری آن دسته از گونه‌ها که به زمینه‌های علمی،

اداری، آموزشی و به حیات تاریخی و فرهنگی ما مربوط می‌شوند و اغلب شکل مکتوب به خود می‌گیرند و ما در این جا از آنها به نام فارسی رسمی نوشتاری یاد می‌کنیم. همین تفاوت‌ها، به هر حال، این ظن را در ذهن تقویت می‌کنند که انگار ما در سطح واژگان فارسی با دو نظام معنایی و کاربردی کمابیش متفاوت سرو کار داریم: یکی آن نظام که به فارسی زنده روز تعلق دارد، و دیگری آن که به فارسی رسمی نوشتاری متعلق است. بدیهی است که این دو نظام معنایی و کاربردی، از یک طرف، در قالب واژگانی عمدتاً یگانه تظاهر پیدا می‌کنند و، از طرف دیگر، با هم چندان همپوشی دارند که زمینه را برای تفاهم دوسویه فراهم آورند. در عین حال، هر یک از آن دو نظام، به لحاظ موقعیتی و بافتی، به کلی از آن دیگری متفاوت است، به طوری که نمی‌توان یکی را در بافت و موقعیتی به کار برد که از آن دیگری است.

همین وضع، خواه ناخواه، به بروز سؤال‌های گوناگون در ذهن می‌انجامد که هر یک سرآغاز پژوهشی دیگر می‌تواند باشد. در این جا ما تنها به سه سؤال از این نوع، نمونه‌وار و به اجمال، اشاره می‌کنیم:

نخست این که آیا دامنه این قبیل تفاوت‌ها به همین سطوح واژگانی، معنایی و کاربردی محدود می‌شود یا سطوح واجی، صرفی، نحوی و جز آن را نیز در برمی‌گیرد؟ البته، می‌توان ظن برد که در سطوح اخیر هم تفاوت‌هایی کما بیش در همین حد میان فارسی زنده روز و فارسی رسمی نوشتاری وجود دارد. اما این فقط یک ظن است و رسیدن به حقیقت واقع در این باره در گرو اجرای پژوهش‌های جداگانه در هریک از آن سطوح از فارسی زنده روز است. باید کاری را که نجفی در سطح واژه و معنا و کاربرد آن به پایان برده است در سطوح و ساحات دیگر از فارسی زنده روز آغاز کرد تا در آخر معلوم شود که میان فارسی زنده روز و فارسی رسمی نوشتاری چه تفاوت‌هایی در هر سطح و ساحتی وجود دارد.

سؤال دوم این‌که چه پیامدهایی ممکن است با تفاوت‌های موجود میان فارسی زنده روز و فارسی رسمی نوشتاری همراه باشد؟ در این باره نیز می‌توان به گمان‌زنی‌های ناسنجیده دست برد. از جمله می‌توان مدعی شد که تفاوت‌های مزبور چه بسا سبب شوند که فارسی زبانان در عرصه زبان رسمی نوشتاری به بیگانگی و دلزدگی دچار گردند. آن‌گاه می‌توان ادعا کرد که این خطر، به خصوص، از آن رو جدی است که رسم

کتابت در جامعه فارسی زبان یا هنوز بر سنت گذشته‌هایی استوار است که استفاده از زبان رسمی نوشتاری به جماعتِ نخبگانِ اندک‌شمار محدود می‌شد و یا بر سنت ترجمه‌هایی که خود از سنت‌های ناآشنای دیگران مایه می‌گیرند. می‌توان حتی مدعی شد که رسم کتاب‌خوانی، از جمله، از آن رو در میان تحصیل‌کردگان ما به صورت نیازی ناگزیر در نیامده است که میان زبان زنده و متداول ما و زبان کتاب و نوشتار تفاوت‌هایی بیگانگی‌افزا وجود دارد. اما اینها همه گمان‌زنی است. آنچه نمی‌تواند گمان‌زنی باشد همان است که، به گواه فرهنگ فارسی عامیانه، میان فارسی زنده روز و فارسی رسمی نوشتاری تفاوت‌هایی چشمگیر در سطوح واژگانی، معنایی و کاربردی وجود دارد که هر یک می‌تواند با پیامدهای گوناگون همراه باشد. اما این که آن پیامدها چیست، باید از طریق پژوهش معلوم ساخت.

سرانجام، سؤال سوم این که در قبال تفاوت‌های موجود میان فارسی زنده روز و فارسی رسمی نوشتاری چه کارهایی اگر بکنیم ممکن است مفید فایده باشد؟ در این جا نیز تنها پژوهش است که می‌تواند ما را به پاسخ‌های راهگشا رهنمون شود و پژوهش‌هایی که در این باره می‌توان دنبال کرد، از جمله در جهت هرچه نزدیک‌تر کردن فارسی زنده روز و فارسی رسمی نوشتاری است یا در جهت فراهم آوردن اسباب و عواملی که فارسی زنده روز را آماده کتابت و قبول نقش‌های رسمی کند یا در جهت تدوین متونی درسی به منظور آموزش فارسی زنده روز، به ویژه به بیگانگان، یا در جهت تألیف فرهنگی عمومی برای فارسی زنده روز، مثلاً از طریق افزودن واژه‌های تخصصی و رسمی به فرهنگی در مایه فرهنگ فارسی عامیانه و از طریق افزودن معانی رسمی و تخصصی به معانی متداول یا عامیانه مدخل‌هایی که هم اکنون در آن فرهنگ هست. و اینک سخن آخر: ارزش هر اثری تابعی است از مقدار تغییری که آن اثر در دانش قبلی ما نسبت به موضوع خود ایجاد می‌کند. از طرف دیگر، آثار پرارزش اصولاً تعیین‌کننده سمت و سوی پژوهش‌های بعدی در زمینه موضوع خودند. اینک، اگر فرهنگ فارسی عامیانه، اثر استاد نجفی، را با این دو سنج و در پرتو آنچه گفتیم بسنجیم، خواهیم دید که ارزش واقعی آن تا چه حد است.

□